

اوصاف علم امام در نهج البلاغه در پرتو تعارض زدایی از ادله

محمد جواد عصارى* / محمد عشایری منفرد**

تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۳

چکیده

یکی از موضوعات اعتقادی شیعیان علم ویژه امام به امور غیبی است. از قرن سوم با تدوین برخی از کتب حدیثی و نقل احادیث مربوط به علم غیب امام، زمینه طرح علمی این موضوع فراهم شد. آنچه قابل توجه است گزارشهای تاریخی به ظاهر متعارض می‌باشد که گاهی علم غیب را از امام، نفی و گاهی آن را برای امام ثابت می‌کند. بخشی از آن گزارشهای متعارض را سید رضی رحمته الله علیه در «نهج البلاغه» گردآورده است که البته با یک نگاه دقیق نه تنها تعارضی میان آنها وجود ندارد بلکه با تبیین صحیح مفهوم «علم غیب» به راحتی قابل جمع هستند. با وجود برخی از پژوهشهای صورت گرفته در این زمینه، در مورد برداشت متفاوتی که از این گزارشها بدست می‌آید و همچنین راه حل آن، پژوهش خاصی صورت نگرفته است. در این مقاله که به روش کتابخانه ای و با استفاده از منابع تاریخی و حدیثی و همچنین شروح نهج البلاغه صورت گرفته است با هدف رفع ابهام درباره علم غیب امام علاوه بر بررسی راههای جمع میان این گونه گزارشها به مفهوم دقیقی درباره «علم غیب خداوند» و «علم غیب امام» دست پیدا کرده ایم که در آن، علم غیب الهی دارای چهار ویژگی استقلال، تفصیل، قطعیت و فعلیت است در صورتی که علم غیب امام دارای عدم استقلال، اجمالی بودن، تغییرپذیری و شأنی بودن می‌باشد.

واژگان کلیدی

علم غیب، نهج البلاغه، علم امام، علم مطلق.

assari.jawad@gmail.com

m.ashaiery@gmail.com

*. مربی کارشناسی ارشد هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه

** .استادیار، عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه

مقدمه

یکی از ویژگی‌های پیشوایان الهی علم و دانش ویژه آنها است که انسانهای عادی از آن بی‌بهره‌اند. این ویژگی هم بر اساس دلیل عقلی پذیرفته شده است و هم بعضی از آیات قرآن کریم و احادیث معتبر بر آن دلالت می‌کند. عقل سلیم حکم می‌کند کسی که از جانب خداوند مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارد و به عنوان جانشین پیامبر گرامی اسلام ﷺ از جانب خداوند منصوب می‌شود باید از علم و دانش کاملی نسبت به آنچه در هدایت انسان‌ها لازم است، برخوردار باشد. قرآن کریم با بیان عدم تساوی میان صاحبان علم و کسانی که علم و آگاهی ندارند، پیروی انسانهای عادی را از صاحبان علم مورد توجه قرار داده است. (قرآن کریم، سوره زمر (۹): آیه ۹) در برخی احادیث معتبر نیز با اشاره به این ویژگی امام، توانایی پاسخ به هر گونه سؤال، خبر دادن از اسرار و مکنونات انسانها و یا پیش‌گویی از حوادث آینده از نشانه‌ها و علائم امام بیان شده است. (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۸۵)

بعد از پذیرش این اصل عقلی، بحث درباره کیفیت علم امام و میزان و محدوده آن از مباحث مهم کلامی است؛ بعضی راه افراط را پیش گرفته‌اند و برای امام علم غیب مطلق و بی‌قید و شرط را قائل شده‌اند و بعضی هم راه تقریب را رفته‌اند و جایگاه امام را تا حد انسانهای عادی تنزل داده‌اند. نانگفته نماند بخشی از مستندات هر دو گروه، بعضی از اخبار و گزارشهای تاریخی درباره علم غیب امام است که به حسب ظاهر، دارای دوگانگی و زمینه‌ای برای برداشت متفاوت است. بخشی از این گزارشها در مورد علم غیب امام علی (علیه السلام) می‌باشد که در کتاب نهج البلاغه آمده است.

به نظر می‌رسد تعارض ظاهری در این گزارشها با درک صحیح ویژگیهای علم خداوند و علم امام و تمایز قائل شدن بین آنها قابل حل است. اگر چه در زمینه علم غیب امام پژوهشهای مختلفی صورت گرفته است ولی به طور خاص با تمرکز بر گزارشهای تاریخی نهج البلاغه پژوهشی در راستای رفع تعارض روایات متعارض نما در بحث علم غیب امام صورت نگرفته است. برخی از پژوهشهای انجام شده در این زمینه در کتابی با عنوان «علم امام» با گزینش و تصحیح محمدحسن نادم جمع‌آوری شده که ۱۹ رساله و مقاله در موضوع علم امام را در بر دارد و در بخشی از مقالات آن، مباحثی پیرامون علم غیب امام مطرح شده است که بحث مورد نظر این مقاله در آنها به طور مستقل دیده نمی‌شود. غیر از آنچه که در این کتاب آمده، مقالاتی با هدف بررسی «علم امام» و یا «علم غیب امام علی (علیه السلام)» نوشته شده‌اند مانند مقاله «علم امام؛ تام یا محدود؟» نوشته آقای سید علی هاشمی که به بررسی دو دیدگاه مخالف در زمینه گستره علم امام و دلایل آنها پرداخته است و یا مقاله «علم غیب امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه» به قلم آقای

محمد عشایری منفرد که در آن، دیدگاههای شارحان شیعی نهج البلاغه و ابن ابی الحدید معتزلی درباره نوعی یا شخصی بودن علم امام مورد مقایسه قرار گرفته است. مقاله «علم امام از نگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با تأکید بر نهج البلاغه» نوشته آقای محمدحسن نادم، اثر دیگری است که با استفاده از سخنان امام در نهج البلاغه و منابع حدیثی دیگر، رویکرد تاریخی به علم امام را نقد کرده است و این شبهه را که باور فعلی شیعیان درباره علم امام با آنچه در عصر حضور ائمه بوده متفاوت می‌باشد، پاسخ داده است. مقاله‌ای دیگر با عنوان «علم غیب و علم علی (علیه السلام) در نهج البلاغه» به قلم آقای ابراهیم اقبال نوشته شده است که مباحثی از قبیل منابع علم غیب امام، گستره علم امام و برخی از موارد علم غیب امام را در نهج البلاغه بررسی کرده است و بالأخره مقاله «علم غیب امیرالمؤمنین (علیه السلام) با تأکید بر نهج البلاغه» با قلم آقایان محمدرضا شاهرودی و محمدامین تفضلی، با هدف اثبات علم غیب امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه نوشته شده است و موارد مختلفی از آن واکاوی شده است.

از آنچه در سطور فوق گذشت بدست می‌آید پژوهشی که در آن با استفاده از سخنان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه، موضوع گزارشهای متعارض نما در بحث علم غیب امام و حل آنها مورد بررسی قرار گرفته باشد صورت نگرفته است. به نظر می‌رسد با تبیین مفهوم علم غیب و جایگاه آن در نهج البلاغه و با بررسی دقیق درباره علم غیب خداوند و علم غیب امام و بیان شاخصه‌های هر یک، می‌توان گزارشهای به ظاهر متعارض در علم غیب امام را با یکدیگر جمع کرد و تبیین صحیحی در پرتو آن ارائه نمود.

بررسی مفهوم غیب

یکی از عناوین مهمی که در ابتدا لازم است درباره آن بحث شود «علم به غیب» است که با تسامح «علم غیب» نیز به آن گفته می‌شود. با توجه به ابهامی که در این بحث وجود دارد مناسب است به تفصیل در مورد این عنوان بحث کنیم.

غیب از نظر لغت در مقابل شهادت می‌باشد و به معنای هر چیزی است که از انسان پنهان باشد. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۶۵۴) بنابراین در معنای غیب یک امر پنهان و فرد یا افرادی که آن چیز از آنان پنهان است مورد توجه است. با نگاه دقیقتر غیب از نظر لغت دارای دو معنا می‌باشد:

الف) پنهان ماندن از دیدگان؛ بسیاری از کاربردهای غیب به این معنا اشاره دارد مانند ایمان به بهشت و جهنم که از مصادیق ایمان به غیب است زیرا این امور از دید انسان پنهان است. برخی از مفسران «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» را اینگونه تفسیر کرده اند که آنها کسانی هستند که به آنچه از دید آنها



پنهان است مانند بهشت و جهنم، ثواب و عقاب و مبعوث شدن در قیامت و... ایمان دارند. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۷۹)

ب) **پنهان ماندن از درک و فهم**؛ گاهی غیب به معنای پنهان ماندن از درک و فهم یا به عبارت دیگر عدم علم است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۳۳۶) در آیه شریفه «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَأَيْنَاهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ... قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمُ إِلَّا قَلِيلٌ»: به زودی خواهند گفت پنج تن بودند و ششمین آنها سگشان بود، تیر در تاریکی می اندازند... بگو پروردگارم به شما آگاه تر است. جز اندکی کسی تعداد آنها را نمی داند.» (قرآن کریم، سوره کهف (۱۸): آیه ۲۲).

مردم زمان پیامبر در تعداد اصحاب کهف اختلاف داشتند و چون به منبع معتبری دسترسی نداشتند حدس می زدند. از محتوای آیه معلوم می شود مراد از غیب در آیه عدم علم است. اما درباره معنای اصطلاحی «علم غیب» تعاریف گوناگونی بیان شده است که به نظر می رسد خاستگاه این اختلاف، برداشتهای متفاوت از آیات قرآن و روایات است. بعضی از معانی اصطلاحی علم غیب عبارتند از:

۱. علم غیب علمی است که بدون آموختن از دیگر افراد بشر و به طور موهبت ویژه الهی به دست می آید. (صانعی ن س، صانعی س ح، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۰۹)
۲. در معنای دیگر، علمی که بدون واسطه باشد یا به عبارت دیگر علم غیرمستفاد باشد علم غیب نامیده می شود. (مفید، ۱۴۱۳، ص ۶۷) بنابر تبیینی نزدیک به این تعریف فقط علم ذاتی و استقلالی به غیب، علم غیب نامیده می شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۹۵)
۳. گاهی هم مقصود از علم غیب، علوم مختص به خداوند است که در اختیار فرشتگان و پیامبران نیز قرار نگرفته است. (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۶۱)
۴. یکی دیگر از کاربردهای اصطلاحی این واژه که به معنای لغوی آن نزدیک است، آگاهی از غیب به شیوه‌ای غیرمتعارف است. (خویی و دیگران، ۱۳۲۴، ج ۶، ص ۳۱۲) چنانکه مشاهده می شود بنابر برخی از تعاریف، نسبت دادن علم غیب به غیرخداوند نادرست و بنابر برخی تعاریف صحیح می باشد. به نظر می رسد در میان تعاریف فوق، تعریف دوم و سوم با علم غیب خداوند و

تعریف اول و چهارم با علم غیب امام سازگاری دارد. بنابراین در راههای جمع میان اخبار و گزارشهای تاریخی به هر دو گونه تعریف اصطلاحی علم غیب نیاز داریم.

علم غیب در آیات قرآن

اگر چه موضوع علم غیب امام به صورت صریح در آیات قرآن نیامده است ولی آیاتی وجود دارد که می توان از آنها علم غیب برای امامان را استفاده کرد. موضوع علم غیب در قرآن کریم به سه گونه مطرح شده است:

الف) اختصاص علم غیب به خداوند

آیات متعددی در قرآن کریم به صراحت دلالت بر اختصاص علم غیب به خداوند دارد؛ مانند آیه «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ:

بگو کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خداوند.» (قرآن کریم، سوره نمل (۲۷): آیه ۶۵)

آیاتی از این قبیل علم به غیب را مخصوص خداوند معرفی می کند.

ب) نسبت دادن علم غیب به پیامبران

آیات دیگری دلالت بر آن دارند که خداوند پیامبران را از علوم غیبی آگاه کرده است مانند خبر دادن حضرت عیسی از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که یکی از خبرهای غیبی ایشان است (قرآن کریم، سوره صف (۶۱): آیه ۶) یا خبرهایی که پیامبر اسلام از حوادث آینده می دادند مانند: خبر دادن از شکست روم و سپس پیروزی آن در آینده نزدیک (قرآن کریم، سوره روم (۳۰): آیه ۲ و ۳) خبر دادن از شکست مشرکان در جنگ بدر (قرآن کریم، سوره قمر (۵۴): آیه ۴۴ و ۴۵) خبر دادن از پیروزی بر مشرکان و ورود به مسجد الحرام یک سال قبل از فتح مکه (قرآن کریم، سوره فتح (۴۸): آیه ۲۷).

ج) نسبت دادن علم غیب به بندگان برگزیده (غیر پیامبران)

گاهی خداوند در قرآن، علم غیب را به غیر پیامبران نسبت می دهد. آگاهی حضرت مریم از تولد و مقام حضرت عیسی (قرآن کریم، سوره آل عمران (۳): آیه ۴۵) یا آگاهی مادر حضرت موسی از بازگشت نوزادش به او و پیامبری او (قرآن کریم، سوره قصص (۲۸): آیه ۷) و یا آگاهی حضرت ساره از فرزند دار شدنش (قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱): آیه ۲۴-۲۹) از آگاهی های غیبی به شیوه ای غیر متعارف و خارق العاده است که در اختیار این بندگان برگزیدگان قرار گرفته است.

با توجه به آیات دسته دوم و سوم تردیدی باقی نمی‌ماند که علم به غیب به معنای یاد شده یعنی آگاهی از غیب به شیوه غیر متعارف، مختص خداوند نیست و خداوند پیامبران و برگزیدگان خود را به برخی از این علوم آگاه ساخته است. چنان که در قرآن کریم به این حقیقت تصریح شده است (قرآن کریم، سوره جن (۷۲): آیه ۲۶ و ۲۷) یا در آیات دیگر آگاه ساختن از احوال پیشینیان را مصداقی از خبرهای غیبی معرفی کرده است. (قرآن کریم، سوره آل عمران (۳): آیه ۴۴، سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۰۲، سوره هود (۱۱): آیه ۴۹) بنابراین مراد از اختصاص علم غیب به خداوند و نفی آن از غیر او نمی‌تواند شامل آگاهی‌هایی وحیانی و الهی باشد. البته آنان خود، به طور استقلالی و ذاتی چنین دانشی ندارند. خداوند چنین علومی را در اختیار ایشان قرار می‌دهد. بنابراین آیات دسته اول، علم ذاتی و استقلالی غیر خداوند به غیب را نفی می‌کنند و چنین دانشی را مختص خداوند معرفی می‌کنند.

علم غیب امام در نهج البلاغه

یکی از موضوعاتی که در خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان امام علی (علیه السلام) در کتاب شریف نهج البلاغه قابل بررسی است موضوع علم غیب ایشان است که می‌تواند منبع بسیار خوبی در این زمینه باشد. آنچه قابل دقت و توجه است دو گونه نگاه متفاوت درباره علم غیب در سخنان آن امام بزرگوار است که به تفصیل در این مورد بحث خواهیم کرد.

۱. نگاه اول؛ اثبات علم غیب امام

بیشترین نمونه‌هایی که در نهج البلاغه از علم غیب امام بحث شده با این نوع نگاه قابل بررسی است که علم غیب را برای امام ثابت می‌کند و چه بسا علم غیب مطلق از برخی موارد آن استشمام می‌شود. قبل از آنکه نمونه‌هایی از گزارش‌های تاریخی درباره علم غیب امام را بیان کنیم به گوشه‌هایی از بیان صریح امام علی (علیه السلام) در علم غیب خود، اشاره می‌کنیم.

ایشان در یکی از مواضع خود به آگاهی خود از غیب خبر دادند و در بخشی از آن فرمودند:

« وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلَاهُ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ

تَكْفُرُوا بِي بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، به خدا سوگند، اگر خواهم، از سرگذشت و سرنوشت يك يكتان و

هر آنچه در آئید خبر دهم، اما می‌ترسم در باره من به پرتگاه «غلو» در افتید و مرا همسنگ و

همتای رسول خدا - درود خدا بر او و خاندانش - بینید و به مقام رسالت کافر شوید. »

(خطبه ۱۷۴)

آن حضرت در جای دیگر می فرماید:

« بَلِ اِنَّدَجْتُ عَلٰی مَكْنُونِ عِلْمٍ لَّوْجُحْتُ بِهِ لِاَضْطْرَّتِنَّمْ اَضْطْرَابِ الْاَرْضِيَّةِ فِي الطَّوْرِ الْبَعِيدَةِ،

نه، چنین نیست. سکوت من از دانشی است که اگر آن را آشکار سازم، پریشان و بی تاب شوید

همان گونه که ریسمان در چاه عمیق به شدت لرزد و تعادل از کف دهد». (خطبه ۵)

یکی دیگر از شواهد علم غیب آن حضرت مجموعه احادیثی است که از ایشان نقل شده که در آنها

جمله معروف «سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي؛ از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید» به کار رفته که در موارد

مختلفی از نهج البلاغه به چشم می خورد. برای مثال امام در فرایز در مورد علم و دانش خود خطاب به

مردم فرمود:

« اَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا تَبْطُرِقِ السَّمَاءِ اَعْلَمَ مِنِّي بِطُرُقِ الْاَرْضِ، ای مردم از من

بپرسید قبل از آنکه دیگر مرا نیابید، که من به راههای آسمان آگاهتر از راههای زمین هستم»

(خطبه ۱۸۹)

در جای دیگر فرمود:

« فَاَسْأَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ،

اینک پیش از آنکه مرا از دست دهید، از علوم و اطلاعاتم بهره برید و پرسش کنید. سوگند به

آن که جانم در قبضه قدرت اوست، از هر رخدادی تا روز رستاخیز با خبرم» (خطبه ۹۲)

البته این تعبیر در منابع حدیثی دیگر نیز یافت می شود (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۳۴۱).

در نهج البلاغه نمونه های متعددی از علم ایشان به غیب وجود دارد. یکی از نویسندگان معاصر، آقای

محمد جعفر واصف کتابی با عنوان «اخبار غیبی یا پیشگویی های امام علی (علیه السلام) همراه با مستندات

تاریخی» نگاشته و همه موارد علم غیب امام را در آن جمع آوری کرده است. بر اساس برخی گزارشهای

آماری در نهج البلاغه هفتاد و پنج خبر غیبی آمده است (سبحانی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۹) که به نمونه هایی از

آنها اشاره می شود:

۱/۱. هنگام عزیمت به جنگ نهر روان

در حین عزیمت به سوی نهر روان برای جنگ با خوارج، مردی به خدمت حضرت آمد و عرض کرد

خوارج هنگامی که خبر ورود شما را به منطقه شنیدند از نهر عبور کردند و عقب نشینی نمودند. امام از او

سؤال کرد با چشم خودت دیدی که از نهر عبور کردند؟ عرض کرد آری؛ امام گفته او را نادرست دانست و

فرمود:



« مَصَارِعُهُمْ دُونَ النَّظْفَةِ وَاللَّهِ لَا يَفْلِكُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ،

قتلگاهشان این سوی نهر است. به خدا سوگند، از ایشان ده نفر هم نجات نیابند، و از شمایان ده نفر هم به شهادت نرسند» (خطبه ۵۸)

در این عبارت، امام با علم الهی خود به دو نکته اشاره کرده‌اند: یکی آن که خوارج از نهر عبور نکرده‌اند و دیگری آن که در خاتمه جنگ، شهدای ما کمتر از ده نفر و زنده‌های آنان نیز کمتر از ده نفر خواهد بود. در این سخن دو خبر غیبی مهم بیان شده است:

الف) نخست این که می‌فرماید: «قتلگاه آنها در این طرف نهر است» این عبارت می‌فهماند که آنها از نهر عبور نکرده و همچنان در این طرف آماده نبردند و ما با آنها نبرد می‌کنیم و سرانجامش آن است که این سوی نهر اجساد بی‌جان آنها را در بر خواهد گرفت. عجیب آن است که جماعتی دیگر از یاران آن حضرت یکی پس از دیگری آمدند و همین خبر را به امام دادند و امام نپذیرفت، سپس ایشان بر مرکب سوار شد و به جایی رسید که لشکر خوارج نمایان بودند، غلافهای شمشیر را شکسته و اسبها را از کار انداخته و همگی آماده پیکار با امام بودند.

طبق بعضی از روایات، جوانی در لشکر امام علی (علیه السلام) بود که وقتی خبرهای مربوط به عبور خوارج از نهر را شنید و اصرار آن حضرت را بر انکار این خبر مشاهده کرد در امامت امام شك نمود و با خود گفت: همراه او می‌روم اگر خبر عبور راست بود در يك حمله غافلگیرانه ضربه‌ای بر چشم امام فرود می‌آورم. او رفت و هنگامی که صدق کلام امام را مشاهده کرد از آن حضرت تقاضای عفو و بخشش نمود. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۵۳)

ب) در پیشگویی دوم می‌فرماید: «به خدا سوگند از آنها ده نفر نجات نخواهد یافت و از شما ده نفر کشته نخواهد شد». برخی گفته‌اند: فقط نه نفر از خوارج در جنگ نهر روان توانستند جان خود را نجات دهند... و از یاران امام علی (علیه السلام) در این جنگ هشت نفر به شهادت رسیدند. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۵۴)

این پیشگویی با این صراحت آمیخته با قسم به خوبی نشان می‌دهد که قلب امام علی (علیه السلام) با جای دیگری ارتباط داشته و علم و آگاهی‌های خود را از آنجا اخذ می‌کرده‌اند و گرنه نمی‌توانستند در برابر مردم با این صراحت از حادثه نزدیکی که به هیچ وجه قابل پیش‌بینی نیست خبر دهند. ابن ابی الحدید در ذیل این سخن می‌گوید:

پیشگویی‌ها و اخبار غیبیه بر دو گونه است بعضی به صورت کلی و مبهم ادا می‌شود که نمی‌تواند بیانگر معجزه‌ای باشد، ولی گاه انگشت روی خصوصیات و جزئیات و عدد گذارده می‌شود، مانند آنچه در سخن بالا آمده است، این گونه امور جز از طریق علم پروردگار که به پیامبرش آموخته و پیامبر آن را در اختیار علی (علیه السلام) قرار داده امکان‌پذیر نیست بی‌شک هیچ انسانی بدون امداد الهی قادر بر درک چنین اموری قبل از وقوعش نیست و هر جا چنین امری یافت شود معجزه الهی خواهد بود. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴)

۲/۱. خبر دادن از آینده فراریان جنگ نهروان

وقتی جنگ نهروان را خوارج با آن تلفات سنگین واگذار کردند، کسی به امام علی (علیه السلام) عرض کرد که همه خوارج به هلاکت رسیدند، آن حضرت فرمود:

«كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نُظِفُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجِمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ
أَخْرَهُمْ أُضُوصًا سَلَّابِينَ، هرگز! به خدا سوگند، اینان نطفه‌هایی هستند در پشت مردان و
زهدان زنان. هر زمان کسی از آنان سر بر آورد، قطع شود تا سرانجام آخرینشان دزدان و
راهزنان باشند. (خطبه ۵۹)

امام (علیه السلام) در این سخن کوتاه دو راز مهم از آینده خوارج را بر ملا کردند؛ یکی آن که گمان نکنید با این تلفات سنگینی که خوارج داده‌اند برای همیشه ریشه‌کن شدند چون خارجی‌گری تفکری است که در آینده هم ادامه خواهد یافت، دیگری آن که نسل‌های آینده‌ی خوارج ادامه خواهد یافت تا آن که آخرین نسلشان همگی دزد و راهزن خواهند شد.

سپس برای بقای خوارج در بستر زمان خصوصیات را بدین شرح بیان کرده‌اند که از آنها رؤسای با نفوذ قیام خواهند کرد. امام (علیه السلام) از ظهور و خروج آنان به عبارت «قرن» به صورت استعاره تشریحی تعبیر نمودند و فرمودند:

«كُلَّمَا نَجِمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ: هر زمان کسی از آنان سر بر آورد، قطع شود»؛

قطع از ویژگی‌های گیاه است که به کنایه برای بوجود آمدن و از بین رفتن خوارج استعمال شده است. در عاقبت امر، رذالت و بیچارگی را برای آنها پیش‌بینی کردند و فرمودند: «آنها سرانجام دزدان سر راه بگیری خواهند شد». گروه زیادی از خوارج، پس از آن حضرت به مقام ریاست رسیدند، زیرا آن نه نفری که در جنگ نهروان فرار کردند، هر کدام به محلی رفتند و فزونی یافتند به علاوه این نه نفر گروهی

از همفکران خوارج در اطراف پراکنده بودند که حضرت بر آنها دست نیافت. از آن نه نفر، دو نفر به عمان، دو نفر به کرمان، دو نفر به سجستان، دو نفر به جزیره و یک نفر به تَل مورون رفتند. و بسرعت نوآوری در باره دیانت از ناحیه آنها در همه جا پراکنده شد، و در نهایت به بیست گروه و فرقه تقسیم شدند. (بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۵۵)

ابن ابی الحدید وقتی به این سخن امام (علیه السلام) می‌رسد مشتاق می‌شود که سرگذشت نسل‌های بعدی خوارج را بررسی کند. وی نتیجه این بررسی را به صورت گزارشی در شرح همین خطبه آورده و نشان داده است که سخن امام علی (علیه السلام) به درستی محقق شده و نوادگان آخرین نسل‌های خوارج به راهزنی و قتل و غارت مشغول شده‌اند. یکی از این افراد «وَلید بن طُرَیف» خارجی بود که در سال ۱۷۹ در روزگار رشید بن مهدی به قتل رسید. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۷۴)

۳/۱. اشاره به شهید نشدن محمد بن حنفیه در جنگ جمل

حضرت علی (علیه السلام) وقتی فرزندشان محمد بن حَنَفِیَّه را آماده شرکت در جنگ جمل می‌کردند رموز مهمی از فنون جنگ و نکته‌هایی را که از نظر روانی و جسمی در یک سرباز مسلمان اثر می‌گذارد و او را شجاع و آماده برای پیکار می‌کند بیان می‌فرماید؛ از جمله آنکه با تعبیر بسیار زیبایی به او فرمودند:

«أَعْرِ اللَّهَ جُمُومَتَكَ: جمجمه خویش را به خدا وام ده» (خطبه ۱۱)

ایشان با این عبارت اشاره کردند به این که آماده ایثار و شهادت در راه خدا باش که این آمادگی مایه شجاعت و پایداری است. بعضی از شارحان نهج البلاغه از این جمله، پیشگویی و بشارت نسبت به سرنوشت «محمد بن حنفیه» در میدان جنگ جمل را استفاده کرده‌اند زیرا کلام حضرت دلالت دارد به این که تو از این میدان سالم برون خواهی آمد چرا که در مفهوم عاریت، باز پس گرفتن نهفته شده است. ابن ابی الحدید گفته است: ممکن است بگوییم این که امام (علیه السلام) در این عبارت از کلمه «أَعْرِ: عاریه بده» استفاده کردند، به خاطر این بود که خود می‌دانستند محمد بن حنفیه در این جنگ کشته نخواهد شد وگرنه اگر می‌دانستند که شهید می‌شود از تعبیر «بِعِ اللَّهُ جُمُومَتَكَ: جمجمه خویش را به خدا بفروش» استفاده می‌کردند. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۴۱)

۴/۱. حکومت مروان و دودمان او

بعد از آنکه مروان در جنگ جمل به اسارت درآمد و با شفاعت حسن بن (علیه السلام) مورد عفو امام قرار گرفت، آن دو بزرگوار عرض کردند: ای امیر مؤمنان اجازه می‌دهید او با شما بیعت کند امام (علیه السلام) در سخنانی بعد از اشاره به بیعت‌شکنی او فرمود:



«أَمَّا إِنَّ لَهَا إِمْرَةً كَلَعَقَةَ الْكَلْبِ أَنْفَهُ وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعَةَ وَسِتَّلَقَى الْأُمَّةَ مِنْهُ وَمِنْ وُلْدِ يَوْمَ [مَوْتًا] أَحْمَرَ، به شما اعلام می‌کنم که او در آینده چند روزی - به کوتاهی لیسیدن سگ بینی خود را - به فرمانروایی رسد. نیز او را چهار پسر آید که آنان نیز به کرسی حکومت رسند، و بزودی امت اسلام از او و فرزندانش روزی خونین خواهند دید». (خطبه ۷۳)

امام در این سخن کوتاه سه پیشگویی درباره مروان و دودمان او می‌کند: نخست به حکومت رسیدن و البته حکومت کوتاه او اشاره فرموده که محقق شد. او در سال ۶۵ هجری بعد از معاویه بن یزید به حکومت رسید و به گفته بعضی از مورخان حکومت او چهار ماه و ده روز و به گفته بعضی دیگر شش ماه و در بعضی نقلها نه ماه بیشتر طول نکشید. دومین پیشگویی آن حضرت این بود که فرمود: «او پدر قوچ‌های چهارگانه است» به گفته جمعی از شارحان نهج البلاغه این سخن اشاره است به فرزندان چهارگانه او: «عبدالملک» که جانشین او شد، «عبدالعزیز» که والی مصر گردید، «بشر» والی عراق، و «محمد» نیز والی جزیره شد. درست است که فرزندان «مروان» بسیار بیش از این بود ولی این چهار نفر کسانی هستند که به حکومت رسیدند و امیرمؤمنان علی به آنها اشاره نمود. جمعی دیگر از شارحان این سخن را اشاره به نوادگان «مروان» که فرزندان «عبدالملک» بودند، می‌دانند که چهار نفر آنها به نامهای «ولید بن عبدالملک» (از سال ۸۶ تا ۹۶)، «سلیمان بن عبدالملک» (از سال ۹۶ تا ۹۹)، «یزید بن عبدالملک» (از سال ۱۰۱ تا ۱۰۵) و «هشام بن عبدالملک» (از سال ۱۰۵ تا ۱۲۵) به خلافت رسیدند و او تنها کسی بود که چهار فرزندش به خلافت رسیدند. البته در میان دو نفر اول و دو نفر اخیر، مدت کوتاهی خلافت به دست «عمر بن عبدالعزیز» افتاد که نوه دیگر «مروان» بود (از سال ۹۹ تا ۱۰۱). به همین دلیل، جمعی قول دوم را ترجیح دادند، چرا که با سومین پیشگویی امام که در کلام بالا آمده است و می‌فرماید: «و امت به اسلام به زودی از دست او و پسرانش، روز خونینی خواهند داشت» سازگارتر است.

۱ / ۵. وقوع قیام «صاحب الزنج» در بصره

در سال ۲۵۵ هجری در عهد حکومت خلیفه عباسی «المهتدی» مردی در بصره ظهور کرد که خود را «علی بن محمد» از نسل امام زین العابدین و زید بن علی می‌نامید و بردگان را به مخالفت با مالکان خود فراخواند و چون او بردگان زنجی یعنی سیاه پوست را به این قیام و شورش دعوت کرد به «صاحب الزنج» معروف شد. امام علی از زمان خود یعنی حدود دوست سال قبل، از وقوع این حادثه خبر دادند. ایشان در سخنانی بعد از جنگ جمل در بصره خطاب به احنف بن قیس فرمود:

« يَا أَخْفَ كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ سَارَ بِالْحَيْشِ الَّذِي لَا يَكُونُ لَهُ غُبَارٌ وَلَا لَجَبٌ وَلَا قَعْقَعَةٌ لُحْمٌ وَلَا حَمْمَةٌ حَيْلٌ يَشْرُونَ الْأَرْضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ بَوْمِي بِذَلِكَ إِلَى صَاحِبِ الزَّنْجِ. ثُمَّ قَالَ ﷺ وَبِئْسَ لِسَكِّكُمْ الْعَامِرَةَ وَالْدُّورِ الْمَزْخَرَةَ الَّتِي لَهَا أَخْبِجَةٌ كَأَخْبِجَةِ النَّسُورِ وَخَرَاطِيمٌ كَخَرَاطِيمِ الْفَيْلَةِ مِنْ أَوْلِيكَ الَّذِينَ لَا يَنْدَبُ قَتِيلَهُمْ وَلَا يَفْقَدُ غَائِبُهُمْ،

ای احنف، در آینه زمان کسی را بینم که سپاهی را حرکت داده که نه غباری بر انگیزد و نه فریادی، نه صدای لگام اسبان آید و نه شیهه‌ای. زمین را زیر پاهای خود که چون پای شتر مرغ است، کوبند. اشاره است به امیر زنگیان (علی بن محمد برقی). سپس فرمود: وای بر راهها و کوچه‌های آباد و خانه‌های زینت شده‌تان که چون بال کرکسان سایبان دارد و مانند خرطوم پیلها، نودان! وای بر شما از این گروه که بر کشتگان نشان نگریند و از مفقودان نشان نپرسند! من از دنیا روی گردانده‌ام و به اندازه ضرورت از آن، بسنده کرده‌ام و با دیده واقع بین بدان نگرسته‌ام» (خطبه ۱۲۸)

بسیاری از شارحان نهج البلاغه این سخنان را اشاره به قیام صاحب زنج و پیروانش می‌دانند که تفصیل اخبار و وقایع آنها طبق تعبیر ابن میثم بحرانی نیازمند کتابی است مشتمل بر بیست جلد که مستقلاً در این باره نوشته شود. امام در این خطبه حتی ویژگیهای آنها و همچنین وضعیت بصره در آن زمان را هم پیش‌گویی کرده‌اند. برای مثال اینکه پابرهنه (شِرُونَ الْأَرْضِ بِأَقْدَامِهِمْ) و بی‌سازوبرگ و بدون تجهیزات نظامی (لَا يَكُونُ لَهُ غُبَارٌ وَلَا لَجَبٌ و...) قیام خواهند کرد به روشنی در کلام بیان شده است. شارحان نهج البلاغه دیگر ویژگیهای این قیام را نیز از متن نهج البلاغه استظهار کرده‌اند. (بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۱۳۵)

۶/۱ دستور دادن معاویه به سب و لعن آن حضرت

یکی دیگر از موارد اخبار به غیب آن حضرت، خبر از دستور دادن معاویه به سب و لعن ایشان است. امام در بخشی از سخنان خود خطاب به پیروانشان از حاکمیت معاویه و عملکرد شوم او خبر دادند و فرمودند:

«أَمَّا إِنَّهُ سَيَطْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحِبَ الْبُلْعُومِ مُنْذِحُ الْبُطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ إِلَّا وَإِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَالْبِرَاءَةِ مِنِّي أَمَّا السَّبُّ فَنُسُبُونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَلَكُمْ نَجَاةٌ وَأَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَكْبَرُءُ وَأَمِنِّي فَإِنِّي وَلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهَجْرَةِ،



آگاه باشید که بزودی پس از من فردی شکمباره و پرخواره بر شما حکم راند که آنچه یابد، خورد و آنچه نیابد، خواهد. پس او را بکشید که هرگز نخواهید کشت. بهوش باشید که او شما را فرمان دهد تا دشنام دهید و از من بیزاری جوید. اما دشنام را مجازید، که عاقلان داند ساحت قدسم میزاست و شمایان را نجات است. و اما بیزاری، هرگز، که بر فطرت اسلام زاده شدم و در ایمان و هجرت پیشتاز بوده‌ام» (خطبه ۵۶)

در این خطبه سخن از حاکمیت و تسلط زود هنگام کسی به میان آمده است که بسیار پرخور و حریص در غذا خوردن است و دستور به سب و دشنام آن حضرت خواهد داد. آن شکمباره گشاده‌گلو کسی جز معاویه بن ابی سفیان نبود که بر اثر نفرین رسول خدا بدین درد مبتلا شد. (طبرسی ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۷۴) چنانکه ابن میثم بحرانی نیز گفته، بیشتر شارحان بر این باورند که منظور از آن گشادگلو شکمباره، معاویه است. (بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۴۹) ابن ابی الحدید نیز این خطبه را بر معاویه تطبیق داده است (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۵۴)

اینکه امام فرموده‌اند آن شکمباره شما را به دشنام‌گویی به من مجبور خواهد کرد، نیز محقق شد. به گواهی تاریخ معاویه این کار زشت را مرتکب شد و دستور سب و دشنام آن حضرت را در منابر و در خطبه‌ها داد. برخورد باصلابت ابن عباس با بعضی از سب‌کنندگان آن حضرت (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۲۱) و جریان حجر بن عدی و یارانش که مأمور به اظهار برائت از آن حضرت شدند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۲، ص ۲۹۰) از جمله شواهد تاریخی است که تحقق پیش‌گویی امام را تأیید می‌کند.

علم غیب امام علی (علیه السلام) از منظر ابن ابی الحدید

بعد از بیان برخی از نمونه‌های علم غیب امام در نهج البلاغه مناسب است سخن ابن ابی الحدید را در مورد علم غیب امام مرور کنیم. او بعد از بیان مواردی از علم غیب امام به صورت موجه جزئی علم غیب را برای ایشان می‌پذیرد و می‌گوید:

بدان که غیر ممکن نیست که برخی از نفسها دارای ویژگیهایی باشد که با آن از امور پوشیده و غیبی آگاه شود. در این مورد در مباحث گذشته به حد کفایت بحث شده است. البته ممکن نیست که هیچ نفسی بتواند همه امور غیبی و پوشیده را درک کند زیرا نیروی متناهی نمی‌تواند به امور نامتناهی چیره و محیط شود و هر نیرویی در هر نفسی حادث و متناهی است. بنابر این، لازم است سخن امیر المؤمنین (علیه السلام) را به این معنا ندانیم که مقصودش این است که به همه امور غیبی داناست، بلکه منظور این است

که اموری محدود از امور غیبی و پوشیده را که حکمت خداوند سبحان اقتضای آن را دارد و او را برای دانستن آن شایسته دانسته است می‌داند. در مورد رسول خدا هم همین گونه است و آن حضرت هم اموری محدود و معدود را می‌دانسته‌اند نه آنکه بر همه امور نامتناهی دانا باشد. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۱۳) ایشان سپس به دو مورد از موارد علم غیب امام و پیشگویی آن حضرت اشاره می‌کند که به جهت مناسبت با بحث، آنها را نقل می‌کنیم:

الف- پاسخ به تمیم بن أسامه و پیشگویی درباره فرزند او: امام علی (علیه السلام) بر منبر خطبه می‌خواند و ضمن آن فرمود: «پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید...». تمیم بن أسامه بن زهیر بن ذرید تمیمی گفتار ایشان را قطع کرد و معترضانه گفت: چند تار موی در سر من موجود است؛ علی (علیه السلام) به او فرمودند: همانا به خدا سوگند این را می‌دانم و بر فرض که تو را از آن آگاه کنم چه دلیلی بر آن خواهد بود چگونه می‌شماری و تو را از سبب این برخاستن و پرسیدنت خبر می‌دهم که به من گفته شده است بر هر تار موی فرشته‌یی است که تو را لعنت می‌کند و شیطانی که تو را به جنبش وای دارد و نشانه این سخن آن است که در خانه‌ات پسرک شیرخواری است که پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) [امام حسین (علیه السلام)] را می‌کشد و دیگران را بر کشتن او تحریک می‌کند.

این موضوع همانگونه بود که امام گفته بود. تمیم پسری به نام حصین داشت که در آن هنگام نوزادی شیر خوار بود و چندان زیست که فرمانده مأموران ابن زیاد شد و ابن زیاد او را پیش عمر بن سعد فرستاد و فرمان داد با امام حسین، جنگ کند و به حصین گفت ابن سعد را از قول او تهدید کند که کار را به تأخیر نیندازد و امام حسین صبح روزی که در شب پیش از آن حصین به کربلا آمد به شهادت رسید. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۱۴)

ب- بیم دادن براء بن عازب درباره یاری نکردن امام حسین (علیه السلام): روزی علی (علیه السلام) به براء بن عازب که از مخالفان آن حضرت بود، فرمود: «ای براء، آیا حسین کشته می‌شود در حالی که تو او را یاری نمی‌کنی؟ و با این جمله به او فهماندند که تو حسین را یاری نخواهی کرد! براء گفت ای امیر مؤمنان هرگز چنین مباد! هنگامی که امام حسین به شهادت رسیدند، براء این موضوع را متذکر می‌شد و می‌گفت چه اندوه بزرگی که در رکاب او حاضر نشدم تا برای دفاع از او کشته شوم. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۱۵)

۲. نگاه دوم؛ تبیین تعارض نما

در نهج البلاغه شواهد اندکی از گفتار و کردار امام وجود دارد که در ظاهر با آنچه درباره علم غیب در سخنان امام گفته شد در تعارض است. برای مثال امام در بعضی از این موارد علم غیب را درباره خود

نفی کرده‌اند و در بعضی موارد عملکرد امام به گونه‌ای بوده است که در ظاهر با داشتن علم غیب سازگار نیست. اینک به بعضی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱/۲، این علم غیب نیست

هنگامی که امام علی (علیه السلام) از دو حادثه مهم آینده یعنی شورش اصحاب زنج و فتنه مغول با ذکر خصوصیات خبر دادند؛ یکی از یاران آن حضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان شما دارای علم غیب هستید؟ امام (علیه السلام) تبسمی کردند و به آن مرد که از طایفه بنی کلب بود فرمودند:

« ای برادر کلبی، این علم غیب نیست بلکه آموختن از صاحب دانش است. علم غیب تنها همان علم به زمان فرارسیدن رستاخیز است و آنچه خدای سبحان در این آیه بیان فرموده: «بی تردید علم رستاخیز تنها نزد خداست» پس خدای سبحان آنچه را در رحمهاست می‌داند از پسر یا دختر، زشت یا زیبا، سخاوتمند یا بخیل، بدبخت یا سعادت‌مند، و آن که هیمة دوزخ است و یا آن کو همنشین پیامبران در مینوست. این است علم غیبی که جز خداوند نداند. جز این دانشی است که خدا به پیامبرش آموخته و او هم مرا تعلیم داده و برایم دعا کرده است که سینه‌ام آن را نگه دارد و همه وجودم پذیرایش باشد» (خطبه ۱۲۸)

البته احادیثی با این مضمون از امامان دیگر نیز نقل شده است. از باب نمونه عبدالله بن مغیره می‌گوید: من و یحیی بن عبدالله بن الحسن نزد امام کاظم بودیم. یحیی به ایشان عرض کرد: فدایتان شوم، آنان گمان می‌کنند که شما علم غیب دارید. فرمود: «سبحان الله! دستت را بر سرم بگذار. به خدا قسم! هیچ مویی در سر و تمام بدنم نیست، مگر این که راست شد» سپس فرمود: «نه به خدا قسم! (علوم من) جز وراثت از رسول خدا نیست.» (کشی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۸) در روایتی دیگر از امام صادق نقل شده است که فرمود:

«به شما نمی‌گوییم که ما غیب می‌دانیم. ما به کتاب خدا علم داریم و کتاب خدا همه چیز را در بر دارد. خداوند علمی به ما آموخته است که کسی غیر او نمی‌داند؛ همچنین علمی را که به فرشتگان و پیامبرانشان آموخته (به ما آموخته است). بنابراین آن چه را فرشتگان و پیامبران خداوند می‌دانند، ما می‌دانیم.» (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۷) از قبیل دو مورد فوق است آنچه در توقیع امام زمان به محمد بن علی بن هلال کرخی آمده که آن حضرت از قائلین به علم غیب برای امام اظهار برائت جستند. (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۴۷۳)

۲/۲. سخنان امام به منذر بن جارود

در سیره امام علی (علیه السلام) عملکردهایی وجود دارد که در ظاهر داشتن علم غیب را برای ایشان با ابهام مواجه می‌کند. یکی از آنها انتصاب بعضی از کارگزاران خائن توسط آن حضرت بود در حالی ظاهراً علم و آگاهی امام اقتضا می‌کند با علم امامت افراد خائن را بشناسند و آنها را منصوب نکنند. به عنوان نمونه منذر ابن جارود عبدی از قبیله عبد القیس کسی است که امام علی (علیه السلام) او را حکمران فارس قرار داده بودند ولی او به آن بزرگوار خیانت کرد و چهارهزار درهم از بیت المال را ربود. امام (علیه السلام) او را در نامه‌ای توبیخ کرد و در نامه‌ای به او نوشتند: «اما بعد، براستی که پاکی و صلاحیت پدرت مرا نسبت به تو فریفت، و من گمان می‌کردم تو هم روش پدر را پیش خواهی گرفت و راه او را خواهی رفت. اما متأسفانه آن طور که به من گزارش رسیده است تو از فرمانبرداری هوای نفس خود دست بردار نیستی و برای آخرت توشه‌ای ذخیره نکردی. آبادی دنیایت را با خرابی آخرت به دست آوری و با تباهی دینت، فامیلت را به نان و نوا رسانی.» (نامه ۷۱)

۳/۲ نصب عیون و جواسیس

در برخی از عبارات نهج البلاغه تصریحاً یا تلویحاً آمده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای بازرسی کارگزاران اقدام به نصب عیونی کرده بودند. به عنوان نمونه امام در نامه‌ای به قثم بن عباس که کارگزار ایشان در مکه بود صریحاً به نصب جاسوسی از جانب امام اشاره کردند و چنین نوشتند:

«أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ عَيْنِي بِالْعَرَبِ كَتَبَ إِلَيَّ يَخْبُرُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَى الْمُؤَسِّمِ أَنَسَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ...»

اما بعد، مأمور اطلاعاتی من در مغرب گزارش داده است که گروهی از شامیان را به بهانه حج به مکه گسیل داشته‌اند... (نامه ۳۳)

و یا در نامه‌ای که به عبدالله بن عباس والی بصره به صورت تلویحی به وجود افراد مأمور و جاسوس اشاره کرده و نوشتند:

«...وَقَدْ بَلَّغَنِي تَنَمُّرُكَ لِيْنِي تَمِيمٍ وَغَلَطْتُكَ عَلَيْهِمْ...»

به من خبر رسیده است که نسبت به «تمیمیان» تندی و بد خویی می‌کنی (نامه ۱۸)

البته این اقدام امام - در نصب عیون و جواسیس - افزون بر نهج البلاغه در منابع دیگر نیز گزارش شده است به عنوان نمونه طبری در تاریخ خود آورده است که عبد الرحمن بن شیب فزاری جاسوس امام در شام بود. (طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۱۰۸) نوع این گزارشها و اقدامات، عملکرد دیگری است که به نظر می‌رسد با علم غیب امام سازگاری ندارد چرا که انگاره علم غیب امام اقتضاء می‌کند نیازی به چنین کارهایی نباشد.

راه جمع میان دو نگاه متفاوت به علم غیب

دو نگاه متفاوتی که درباره علم غیب در نهج البلاغه ارائه شد در یک نگاه بدوی و شتابزده متعارض و متناقض به نظر می‌رسد ولی با مقداری تأمل می‌توان راههایی را برای جمع میان این دو نگاه بیان کرد که به اختصار به ذکر آنها می‌پردازیم:

1. اختصاص علم ذاتی و استقلالی به خداوند: مشهورترین روش برای جمع بین این دو نگاه آن است که مواردی که امام علم غیب را از خود نفی می‌کنند، به علم ذاتی و استقلالی به غیب اشاره دارند و هرچا که خود را صاحب علم غیب می‌دانند به اکتساب آن علم از ناحیه خداوند متعال اشاره دارند. تردیدی نیست که کسی غیر خداوند به طور ذاتی و استقلالی از غیب آگاه نیست بلکه خداوند هر کس را به هر اندازه بخواهد، از این علوم آگاه می‌کند همان گونه که در قرآن می‌فرماید:

«وَلَا يَحِطُّونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ»

و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد جز به مقداری که او بخواهد. (قرآن کریم، سوره بقره (۲):

آیه ۲۵۵)

بنابراین فقط خداوند به طور ذاتی و استقلالی به غیب علم دارد و دیگران اگر علمی دارند، به واسطه عطای خداوند است. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۱۳) امام علی در بخشی از سخنان خود به دو گونه علم غیب - ذاتی و اکتسابی - اشاره کرده و فرموده‌اند:

«فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَهُ ﷺ فَعَلَّمْنِيهِ»

این است علم غیبی که جز خداوند نداند. جز این دانشی است که خدا به پیامبرش آموخته و او هم مرا تعلیم داده و برایم دعا کرده است که سینه‌ام آن را نگه دارد و همه وجودم پذیرایش باشد» (خطبه ۱۲۸)

امام در همین خطبه علم غیب اکتسابی را در بیانی صریح‌تر چنین فرمود:

«وَأَمَّا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ»

این علم غیب نیست بلکه آموختن از صاحب دانش است» (خطبه ۱۲۸)

ضریس بن عبدالملک نقل کرده است که همراه ابوبصیر نزد امام باقر بودیم. ابوبصیر عرض کرد: «فدایتان شوم! قلمرو علم عالم شما تا کجاست؟» فرمود: «ای ابامحمد! عالم ما غیب نمی‌داند و اگر خداوند، عالم ما را به خود واگذار کند، همانند یکی از شما می‌شود؛ ولی خداوند پیوسته به او علم نو می‌آموزد. (صقار، ۱۴۰۴، ص ۳۲۵) تعبیر «اگر خداوند، عالم ما را به خود واگذار کند، همانند یکی از شما

می‌شود» پس از انکار علم ائمه به غیب و قبل از اثبات علوم ویژه الهی آنان که در پایان روایت آمده است، این احتمال را جدی می‌سازد که مقصود امام از نفی علم به غیب، علم استقلالی و ذاتی است.

2. **اختصاص علم تفصیلی به خداوند:** در کلامی از امیرمؤمنان در نهج البلاغه علم غیب به آگاهی از پنج مسأله منحصر شده است. بنابر این سخن امام، علم غیب عبارت است از علم به زمان قیامت، علم به زمان نزول باران، علم به آن چه در رحم زنان است، علم به حوادث آینده زندگی هر فرد و علم به مکان مرگ هر فرد. (خطبه ۱۲۸) مشابه این روایت از امام باقر نیز نقل شده است. (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۹۰) علم به این پنج مسأله در آیه‌ای به خداوند نسبت داده شده است. (قرآن کریم، سوره لقمان (۳۱): آیه ۳۴) برخی علم خداوند به موارد پنجگانه یاد شده را علم تفصیلی دانسته‌اند و علم پیامبر و امام به همه یا برخی از این موارد را علم اجمالی دانسته‌اند (نادم، ۱۳۸۸، ص ۵۸۵ و مکارم و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۱۴۸) ^۱، روایات متعدد و صریحی وجود دارد که از علم امام به حوادث آینده، زمان مرگ افراد و... می‌دهد. چنین روایاتی قابل انکار نیست. جمع این دو دسته از روایات با حمل روایات انکاری به علم ذاتی و استقلالی خداوند، با ظاهر این روایات چندان هماهنگ نیست؛ زیرا در برخی از این روایات تصریح شده که خداوند هیچ یک از بندگانش را بر این امور آگاه نساخته (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۹۰) یا تأکید شده که این علوم حتی به پیامبر و امام داده نشده است. (صفار، ۱۴۰۴، ص ۱۰۹)

یکی از احتمال‌ها در جمع این روایات این است که علم خداوند به موارد پنجگانه یاد شده تفصیلی و علم پیامبر و امام اجمالی است؛ بدین معنا که پیامبر و امام به طور اجمالی از تمام حوادث قیامت و حوادثی که در آستانه آن رخ می‌دهد آگاهند، ولی زمان دقیق و جزئیات تمام حوادث آن را نمی‌دانند.

۱. ذیل آیه شریفه ۳۴ سوره لقمان روایاتی نقل شده که به صراحت علم به موارد پنجگانه در آیه را منحصر به خداوند می‌داند. صاحب مجمع البیان ذیل آیه شریفه آورده است: «جاء في الحديث أنّ مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهنّ الا الله وقرأ هذه الآية» و سپس علم تفصیلی غیر خداوند را در این موارد، نفی و آن را مستند به روایات می‌کند و می‌فرماید: «وقد روي عن أئمة الهدى أنّ هذه الأشياء الخمسة لا يعلمها على التفصيل والتحقيق غيره تعالى».

در قرون اولیه پس از غیبت، برخی از عالمان دین مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی و... قائل به عدم لزوم علم مطلق برای امام و به عبارت دیگر محدود بودن علم امام شدند. یکی از مصادیق این محدودیت، نفی علم تفصیلی امام را به برخی از این موارد پنجگانه بود. شیخ مفید رحمته الله در کتاب «المسائل العکبرية، مسأله ۲۰ ص ۷۰» می‌فرماید: اجماع شیعه تنها بر علم امام عليه السلام بر احکام شرع منعقد است و لزومی ندارد به تمامی وقایع و جزئیات به تفصیل آگاه باشند. پس این اطلاق در علم امام عليه السلام را نمی‌پذیریم. و هرکس چنین قائل شد؛ بدون دلیل و مدرک سخن گفته است. اما در خصوص علم امام عليه السلام به قاتلش، می‌گوییم: ظاهراً اخبار متفاوت است؛ برخی می‌گویند: ایشان فی الجمله از این مسأله با خبر بودند و برخی گویند: ظاهر در این است که به تفصیل قاتلش را می‌شناخت. اما خبر قطعی درباره علم تفصیلی امام به زمان مرگش نداریم.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان این جمع بندی را به برخی روایات ائمه نسبت داده است. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۵۰۷)^۱ در روایتی از امام صادق نقل شده است که فرمود: «به شما نمی‌گویم که ما غیب می‌دانیم. ما به کتاب خدا علم داریم و کتاب خدا همه چیز را در بر دارد.» (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۷) به نظر می‌رسد این روایت نیز مؤید اجمالی بودن علم امام به برخی مطالب است؛ زیرا در قرآن همه معارف به طور تفصیلی نیامده است.

۳. **اختصاص علم غیب قطعی به خداوند:** احتمال دیگر در معنای علم غیب آن است که مقصود از علم غیبی که مختص خداوند است، علم قطعی به غیب است و پیامبر و امام به علم غیبی دسترسی دارند که قابل تغییر است. بنا بر این تفسیر فقط خداوند از لوح محفوظ که محل علوم قطعی است، آگاه است و پیامبر و امام، تنها از لوح «محو و اثبات» که محل قرار گرفتن علوم موقتی و قابل تغییر است آگاهند. (مکارم و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۱۴۸) در روایتی از امام سجاد آمده است: «اگر نبود آیه‌ای در کتاب خداوند، برای شما از آن چه گذشته و آن چه تا قیامت رخ خواهد داد، سخن می‌گفتم» راوی از امام پرسید: «کدام آیه؟» امام فرمود:

«يَحُورُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ:

خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و «ام الكتاب» [لوح محفوظ] نزد اوست.» (قرآن کریم، سوره رعد (۱۳): آیه ۳۹) (حمیری، ۱۴۱۳، ص ۳۳۵)

از این روایت ممکن است این گونه استفاده شود که ائمه فقط به علمی دسترسی دارند که قابل تغییر است و علوم ثابت و قطعی مختص خداوند است. بنابراین علم به حقایق غیبی قطعی، علم غیبی است که مختص خداوند است و خبرهای غیر قطعی ائمه، علم غیبی است که آگاهی از آن برای غیر خداوند ممکن است.

۴. **اختصاص علم غیب فعلی به خداوند:** جمع دیگر بین آیات و روایات به ظاهر مختلف در بحث علم غیب آن است که مقصود از علم غیبی که مختص خداوند است، در برخی موارد، علم فعلی به غیب است و مقصود از علم غیبی که نزد ائمه است، علم شأنی است. (مکارم و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۱۴۹) یعنی پیامبران و ائمه، در صورتی که نیاز باشد و خداوند صلاح بداند، از غیب آگاه می‌شوند؛ اما همواره به طور فعلی به همه مصادیق غیب، علم ندارند. در واقع در این حالت، امام به جهت آن که با مصادر غیب در

^۱ . مرحوم طبرسی ذیل آیه شریفه علم تفصیلی غیر خداوند را در این موارد، نفی و آن را مستند به روایات می‌کند و می‌فرماید: و قد روي عن أنمة الهدى أن هذه الأشياء الخمسة لا يعلمها على التفصيل والتحقيق غيره تعالى.

ارتباط است و می‌تواند در مواقعی که اراده کند یا نیاز باشد، از غیب آگاه شود. صاحب علم غیب معرفی می‌شود و از آن جهت که به طور بالفعل به همه مصادیق غیب آگاهی ندارد، این علم از او نفی می‌شود. این تفسیر به وسیله برخی روایات تأیید می‌شود. مردی از امام کاظم علیه السلام پرسید: «آیا شما علم غیب دارید؟» آن حضرت به او با روایتی از امام باقر علیه السلام پاسخ داد. فرمود: «ابوجعفر امام باقر علیه السلام فرمود:

«يُسْطُ لَنَا الْعِلْمُ، فَتَعَلَّمْ، وَيَقْبُضُ عَنَّا، فَلَا تَعَلَّمْ»

علم برای ما گسترده می‌شود، پس می‌دانیم و از ما گرفته می‌شود، پس نمی‌دانیم.» (صقار،

۱۴۰۴، ص ۵۱۳)

این روایت بیان می‌کند که گاهی خداوند علم غیب را در اختیار ائمه قرار می‌دهد و گاهی درهای غیب به روی آنان بسته است. این همان معنای شأنی بودن علم غیب برای آنان است. عمار ساباطی نقل کرده که از امام صادق پرسیدم: «آیا امام، غیب می‌داند؟» فرمود: «نه؛ ولی هر گاه بخواهد چیزی را بداند، خداوند آن را به او می‌آموزد.» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۶۴۰) تعبیر این روایت که ضمن نفی علم غیب، آگاهی از غیب را به زمانی که امام اراده کند، نسبت می‌دهد، همان معنای شأنی بودن علم امام به غیب را می‌رساند. یعنی چنین دانشی به طور بالفعل نزد امام نیست؛ اما در مواقعی که بخواهد آن دانش در اختیار او قرار می‌گیرد.

۵. تقيه و علم غیب: وجه جمع دیگری که گاهی برای جمع بین روایات مختلف این موضوع بیان می‌شود، آن است که مخاطبان ائمه، به لحاظ سطح معرفت و فهم متفاوت بودند. برخی دارای مراتب بالایی از علم و بصیرت بودند، در حالی که برخی افرادی عادی با ذهن‌های ساده بودند که لازم بود که با ایشان متناسب با فهم آنان سخن گفته شود تا گرفتار انحراف و خطا نشوند. افزون بر این، وجود گرایش‌های مخالف مکتب اهل بیت علیهم السلام مانند غالیان و اهل سنت، به ائمه علیهم السلام اجازه نمی‌داد که با همه به یک گونه سخن گفته و حقایق را در بالاترین سطح بیان کنند. چنین ملاحظاتی که می‌توان از آن با عنوان تقيه نام برد، باعث شد که ائمه با وجود علم به غیب، برای جلوگیری از انحراف برخی افراد نادان و سوء استفاده جریان‌های غالیانه و در امان ماندن خود و شیعیانشان از شر مخالفان، گاهی علم به غیب را از خود نفی کنند یا از آن استفاده نکنند. (مکارم و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۱۵۱)

در برخی از روایات شواهدی بر تأیید این رفتار تقيه آمیز امامان وجود دارد. سدیر صیرفی نقل کرده است که همراه ابوبصیر، یحییای بزاز و داود بن کثیر رقی در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که آن حضرت با خشم وارد شد. در جای خود نشست و فرمود: «تعجب می‌کنم از کسانی که به ما علم غیب نسبت

می‌دهند با اینکه جز خدا کسی علم غیب ندارد؛ تصمیم گرفتیم فلان کنیزم را بزنم اما فرار کرد و نفهمیدم در کدام اطاق خانه پنهان شد» وقتی از جایش حرکت کرد و داخل منزل شد من و ابو بصیر و میسر داخل شدیم و عرض کردیم فدایت شویم! در مورد کنیزتان شنیدیم که چنین و چنان فرمودی؛ ما با اینکه می‌دانیم شما دارای علم زیادی هستید، علم غیب به شما نسبت نمی‌دهیم؛ امام فرمود: «ای سدید مگر تو قرآن نخوانده‌ای؟» گفتیم: چرا، فرمود: «آیا در آنچه از قرآن خواندی به این آیه برخوردی؟»

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَاءَ آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ

آن که نزد او علمی از کتاب بود، گفت: من آن را برای تو می‌آورم پیش از آنکه چشم بر هم زنی.» (قرآن کریم، سوره نمل (۲۷): آیه ۴۰)

آن حضرت در ادامه ضمن مقایسه دانش «عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ» که نزد وصی حضرت سلیمان بود با دانش «عِلْمُ الْكِتَابِ» (قرآن کریم، سوره رعد (۱۳): آیه ۴۳) پرسیدند: «کسی که همه علم کتاب را دارد با فهم‌تر است یا کسی که جزئی از علم کتاب را دارد؟» گفتیم: آن که علم همه کتاب را دارد، فهم بیشتری دارد. پس با دست خود اشاره به سینه‌اش کرد و فرمود: «به خدا قسم تمام آن نزد ما است. به خدا قسم تمام علم کتاب نزد ما است.» (صقار، ۱۴۰۴، ص ۲۱۳)

با توجه به شواهد مختلف که بر علم الهی ائمه به امور پنهان دلالت دارند احتمال جدی آن است که رفتار امام در ابراز بی‌اطلاعی از مکان مخفی شدن کنیزش، تقیه آمیز بوده است. به ویژه آن که وقتی مجلس عمومی به اتمام رسید و عده‌ای خاص از اصحابش به طور خصوصی نزد ایشان حاضر شدند، آن حضرت خود را صاحب علم کتاب معرفی کردند که دانشی بسیار گسترده است. بنابراین نمی‌توان تقیه آمیز بودن برخی عبارات ائمه را در نفی علم غیب انکار کرد و می‌توان گفت، یکی از حکمت‌های نفی علم غیب از ائمه، پایین بودن سطح فهم مردم و احتمال انحراف و غلو آنان بوده است.

ویژگی های علم امام

از آنچه در راه حل تعارض روایات گفته شد می‌توان به این نکته مهم و اساسی دست یافت که روایات معارض نما، جهت صدورشان غالباً اشاره به «ویژگیهای علم امام» بوده است نه نشان دادن تعارض و خلاف بین روایات؛ اگرچه ظاهر آن دو دسته از روایات در ظاهر، متعارض نشان داده می‌شود. با این توضیح که «علم غیب امام» غالباً با چهار ویژگی «عدم استقلال، اجمالی بودن، تغییرپذیری و شأنی بودن» همراه است که توضیح آنها در راههای حل تعارض گذشت و در حقیقت این ویژگیها است که علم

غیب امام را از علم غیب خداوند کاملاً متمایز می‌کند چرا که علم غیب خداوند در مرتبه ای بسیار بالاتر دارای استقلال، تفصیل، قطعیت و فعلیت است.

ضمناً همان طور که گذشت در کنار ویژگیهای چهارگانه فوق که در حقیقت ویژگی های نفسانی و درونی علم امام هستند، «تقیه» به عنوان یک ویژگی بیرونی و کارکردگرا گاهی بر اثربخشی و کارکرد علم امام سایه افکن میشود و در کیفیت تبیین علم امام توسط ایشان تأثیر گذار است که در فهم سخنان امام در مورد علم غیب نباید از نظر دور داشته شود.

نتیجه گیری

از مباحثی که در این مقاله مطرح شد می‌توان نتیجه گرفت برداشت دوگانه از سخنان امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه درباره علم غیب خود - که در نگاه اول باعث برداشت متناقض و متعارض درباره علم غیب امام می‌شود - ناشی از عدم شناخت کامل و دقیق از علم غیب، مراتب آن و عدم توجه به نسبی بودن آن است. در حالی که وقتی ما روایات تعارض نما را بررسی کردیم به این نتیجه رسیدیم که روایات در مقام ارائه توضیحات تکمیلی درباره علم امام است که به طور خلاصه می‌توان گفت علم امام غالباً دارای عدم استقلال، اجمالی بودن، غیر قطعی بودن و شأنی بودن است و با توجه به این ویژگیها در کنار قرینه «تقیه» می‌توان فهم صحیح و بدون تعارضی را از روایات مربوط به علم غیب امام برداشت کرد و در نتیجه در یک عبارت جامع و کوتاه می‌توان گفت علم غیب، گونه‌ای از آگاهی است که به صورت ذاتی و مطلق، مخصوص خداوند است و برای انسان های عادی دست‌یافتنی نیست؛ البته خداوند بنابر مصالحی با موهبتی ویژه، برخی از بندگان خود را از آن بهره‌مند می‌کند که البته علم و آگاهی آنها با ویژگیهایی با علم و آگاهی خداوند متمایز است.

با توجه به اینکه علم غیب گاهی به خداوند و گاهی به غیر خداوند نسبت داده میشود باید به یکی از وجوه جمع که در بخش پایانی مقاله بیان شد این تعارض را از بین برد که بهترین آنها همان است که در مواردی که امام علم غیب را از خود نفی کرده اند آن علم ذاتی که همان علم مطلق است را اراده کرده اند که مخصوص خداوند است ولی هر جا خود را دارای علم غیب معرفی کرده اند آن علم موهبتی و غیر مستقل و البته غیر مطلق را اراده کرده اند.

اگر چه موضوع علم غیب امام از جهات مختلف مورد بررسی قرار گرفته است ولی هنوز برخی از زوایای این بحث نیاز به تحقیق و پژوهش دارد. موضوعات پیشنهادی عبارتند از «مرز میان علم غیب امام با

دیگر بندگان صالح الهی» ، «بررسی سندی و محتوایی روایات علم غیب امام» و «بررسی تطبیقی علم غیب از نگاه متکلمان شیعه و مذاهب دیگر» که امید است مورد توجه محققان محترم قرار گیرد.

منابع

قرآن الکریم

- نهج البلاغه، مترجم، سید جمال الدین دین پرور، ۱۳۷۹ ش، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، ۱۴۰۴ ق، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱ و ۵ و ۱۰، قم: منشورات مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
 ۲. ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ ق، المناقب، ج ۳، قم: انتشارات علامه.
 ۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، ج ۱، بیروت: دار صادر.
 ۴. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۴۰۴ ق، شرح نهج البلاغه، ج ۱ و ۲، طهران: نشر کتاب.
 ۵. بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، طهران: بنیاد بعثت.
 ۶. حمیری، عبد الله بن جعفر، ۱۴۱۳ ق، قرب الإسناد، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
 ۷. خوبی، میرزا حبیب الله، ۱۴۰۰ ق، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تحقیق: ابراهیم، میانجی، ج ۶، تهران: مکتبه الإسلامیة.
 ۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دارالعلم - دمشق: الدار الشامیة.
 ۹. صانعی، ن س و صانعی، س ح، ۱۳۸۵ ش، پاسخ به شبهات در شبهات پيشاور، ج ۱، تهران: نشر مشعر.
 ۱۰. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۲ ش، الخصال، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، ج ۱، قم: جامعه مدرسین.
 ۱۱. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۶ ش، الأمالی، طهران: کتابچی.
 ۱۲. صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ ق، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
 ۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷ و ۱۱، قم: جامعه مدرسین.
 ۱۴. طبرسی، احمد بن حسن، ۱۴۰۳ ق، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، مشهد: نشر مرتضی.
 ۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵ و ۸، طهران: انتشارات ناصر خسرو.
 ۱۶. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷ ق، تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)، ج ۵، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
 ۱۷. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، بیروت: دار المعرفة.
 ۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۲۹ ق، الکافی، ج ۱ و ۹، قم: دار الحدیث.

۱۹. کشی، محمد بن عمر، ۱۳۴۸ق، *رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)*، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
۲۰. مجلسی، محمد باقر محمد بن تقی، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، ج ۴۲. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، *الإختصاص*، قم: انتشارات کنگره شیخ مفید.
۲۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، *أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، قم: انتشارات کنگره شیخ مفید.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۴ش، *تفسیر نمونه*، ج ۲۵. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۲۴. نادم، محمد حسن، ۱۳۸۸ش، *علم امام*، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۲۵. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۶ش، *نهج البلاغه و آگاهی از غیب*، قم بنیاد نهج البلاغه.

